۱۷۴۲

۵ص





۴۵

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۶۱۶

رده‌بندی دیویی: ۱۳۱۴ م ۴۳۴ م ۸ا۱/۰۵۱

سرشناسه: محلاتی حائری، علی

عنوان قراردادی:

عنوان: مدائح الائمه

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: بمبئی ناشر: مطبع گلزار حسنی تاریخ نشر: ۱۳۱۴ق

صفحه شمار: ۳۱ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی و عربی ابعاد: ۲۱ x ۱۲ نوع خط: نستعلیق و نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: مقام معظم رهبری تاریخ ثبت: اردیبهشت ۱۳۸۱

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. شعر مذهبی ۲. چهارده معصوم - شعر

شناسه(های) افزوده: الف. خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ - ، اهدا کننده. ب. عنوان.

فهرستگار: [illegible] تاریخ فهرستگاری: اردیبهشت ۸۹

۳۵
۱۷۴۲
کاربرنه
۲۷ / ۳ / ۸۵
سازمان کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد
آستان قدس رضوی

اسم کتاب: مرائح الغم

مولف: حاج شیخ علی محلاتی حائری

موضوع: ادبیات — زبان: فارسی

سال چاپ: ۱۳۱۶ — محل چاپ: چاپخانه [illegible]


شماره عمومی: — کتابخانه / بخش:

وقفی / خریداری: اهدایی [illegible] — تاریخ: دی‌ماه ۱۳۸۰

طول: ۲۱ — عرض: ۱۲ — شماره صفحات:

ملاحظات:

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۴۲۸۷۲
تاریخ [illegible] ۸۱



هو الله تعالی شانه

در اوانی که در معموره
بمبئی مرض طاعون اشتداد
داشت و از گذشته پیشه میداشت
این قصاید رفیعه را قربة الی الله
انتشار داده بجهة سلامتی نور
چشمانم آقا ابو المجد و آقا ابو الفخر
و آقا مرتضی حفظهم الله تعالی من
المتقین الاخیار مجاناً بقاطبه شیعیان
اثنا عشریه داده خواهد شد
تا آنکه فیضش عام بوده
باشد و انا العبد
المفتقر الی الله
الغنی الوفی
الملی
اقل ابناء العلماء الراشدین

الحاج شیخ علی المحلاتی
الحائری

59



بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتي

در مدح سید انبیا صلی الله علیه واله وسلم

شمس و قمر عکسی از عذار محمد / گردش گردون باختیار محمد
نافه مشک خطا و عنبر سارا / بختی از موی مشکبار محمد
چشمه حیوان مجال دم زدنش نیست / پیش لب لعل آبدار محمد
ماه درخشان و آفتاب جهانتاب / منفعل از چهره نوربار محمد
چرخ برین با همه جلالت قدرش / پست بود پیش اقتدار محمد
سرخ گل اندر چمن نهاده بدامان / خورده زر از پی نثار محمد
روح الامین در میان فوج ملایک / هشته بسر تاج افتخار محمد
ماخلق الله زخوان نعمت دنیا / بهره ستانند و ریزه خوار محمد
در شب معراج سوی عالم بالا / رفت چو شخص بزرگوار محمد
گشت سوار براق از سر اخلاص / روح قدس شد رکابدار محمد
روز جزا پایش از صراط نلغزد / هر که درآید بزینهار محمد
مانده بدر حلقه وار دیده ترسکی / در دم رفتن بانتظار محمد

در مدح صدیقه طاهره سلام الله علیها

در مدح و منقبت صدیقه طاهره سیدة نساء العالمین فاطمه زهرا سلام الله علیها

بلبل طبعم دوباره گشت سخنور / نغمه سرا شد بمدح دخت پیمبر
فاطمه آن بضعه رسول گرامی / فاطمه آن بهترینه زوجه حیدر
فاطمه آن دختری که مادر گیتی / تا ابد همچو وی نزاید دختر
فاطمه آن دختری که حضرت باری / چون وی دختر نیافریند دیگر
ای زملاحت بدیل احمد مرسل / وی زفصاحت عدیل حیدر صفدر
شافعه محشری و بانوی جنت / دخت رسولستی و حبیبه داور
عالمه علم ظاهرستی و باطن / پیش تو چیزی ز علم نیست مستتر
جده سادات و مادر حسنینی / از همه خلقت گزیده خالق اکبر
نام تو باشد بساق عرش نوشته / عرش زنام تو یافت زینت و زیور
گرنه علی را خدای خلق نمودی / هیچکست در جهان نبودی همسر
پیشتر از خلق خاک آدم و حوا / نور تورا آفرید حضرت داور
عصمت و عفت هر آنچه بود بعالم / ایزد با طینت تو کرد مخمر
حشمت آنجا که پای پیش گذارد / شمس نشاید تورا بگوشه چادر
جلوه از حسن تست مهر جهانتاب / پرتوی از نور رخت زهره زاهر
گشته منور جهان ز نور جبینت / نور خدایست از جبین تو ظاهر
باد ز بوی تو برده تحفه بگلزار / گشته از آن بوی گل لطیف و معطر
گر بچمن بگذری پی بزم تماشا / دیده گذارد بچشم ز شرم تو عبهر
خازن جنت تو راست خادم درگاه / گیسوی حوران تو راست رشته مجمر
رفته بجز بامداد حضرت جبریل / خاک در آستانه تو ز شهپر
خادمه درگه تو حضرت مریم / جاریه مطبخ تو ساره و هاجر
ای که تو را حاجب و غلام سرافیل / آنکه تو را جبرئیل بنده و چاکر
کس ز ثناگوئیت چگونه زند دم / زانکه خدای احد تو راست ثناگر

مستتر: پوشیده باشد

عبهر: نرگس

لایق مدح تو نیست دفتر ترکی
زانکه نگنجد تو را مدیحه بدفتر

تا که چکد از سحاب قطره ژاله
تا که دمد لاله و شقیق ز اغبر

جای عدوی تو باد تخت جهنم
جای محب تو باد در لب کوثر

مدح حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام

در تهنیت عید مولود امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و تخلص بنام شاهنشاه شهید ناصرالدین شاه قاجار

سحر ز بانگ خروش خروس خوش هنجار
شدم ز مستی خواب شبانگهی بیدار

وضو گرفتم و کردم ادا فریضه صبح
نشستم از پی تعقیب و خواندن اذکار

هنوز نیمی ناخوانده از دعای صباح
هنوز بود بپاخص دعای ابکار

که ناگهان شنیدم صدای دق الباب
ز جای جستم و نزدیک در شدم هموار

سؤال کردم تا کیستی و کارت چیست
ز اهل خیری یا اهل شر تو راست چه کار

اگر گدائی و مسکین برو خدات دهاد
اگر که دزدی و طرار رو بگذار

جواب داد نه مسکینم و نه گدایم من
گشای در که نیم دزد و رهزن و طرار

بشیرم من و دارم بشارتی نیکو
گر این بشارت کنی روی ز خواب غم

بشارتی و چه همت آنچنان که گر شنوی
کنی دهان مرا پر ز لولوی شهوار

چو این شنیدم در را گشودم و دیدم
که یار بود و ز شرب می شبانه خمار

رخش چو ماه تمام و تنش چو نقره خام
دو زلف بر سر دوشش چو تاب خورده دو مار

ز زور مستی آن سرو قد سیم اندام
ز زور مستی آن شوخ دیده عیار

همی شدی متمایل چو سرو گاه خرام
گهی بسمت یمین و گهی بسمت یسار

چنان ز باده دوشینه گرم بود سرش
که همچو ژاله عرق میچکیدش از رخسار

ز عطف دامان برچیدمش ز چهره عرق
ز نوک مژگان بستردمش ز زلف غبار

سلام کردم و او هم بصد کرشمه و ناز
جواب گفت علیکم ز لعل شکربار

بگفتمش چه بشارت خبر چه واقعه چیست
بیا بیا که کنم جان بمژده‌ات ایثار

گرفت دست من و پا بصحن خانه نهاد
فضای خانه من شد ز مقدمش گلزار

قدم بحجره نهاد و نشست و کرد برون
ز جیب خویش یکی شیشه پر ز می خلار

برون ز جیب دگر کرد جامکی سیمین
نهاد در بر خود آن نگار ماه عذار

سه چار جام از آن باده خورد و شد سرگرم
زبان گشود که ای کهنه رند باده گسار

چه روی داده که هستی قرین رنج و تعب
چه رو داده که گردیده بغصه دوچار

بنغمه گفت که ای ناچشیده لذت عشق
بخنده گفت که ای ناشنیده صحبت یار

مگر ندانی کامروز عید مولود است
چرا نشسته ملولی چو مرغ بوتیمار

هلا بشادی این عید جام باده بنوش
برغم دشمن بدخواه حیدر کرار

برای تهنیت این خجسته عید سعید
چکامه بسرای و مدیحه بنگار

مدیحه نگار و بجای هر شعری
لب مرا بعوض هی ببوس و هی بشمار

خدای داده بوطالب آنچنان پسری
که خیره میشود از دیدن رخش ابصار

ز بطن فاطمه بنت اسد علی ولی
ظهور کرد بحکم مهیمن جبار

مه سپهر امامت ز کعبه کرد طلوع
ز چهر انور او شد جهان پر از انوار

بروز سیزدهم صبح جمعه ماه رجب
پدید شد ز حرم آفتاب چرخ وقار

چو این بشارت از آن گلعذار بشنیدم
ز فرط شوق شکفتم چو گل ز باد بهار

سه جام خوردم از آن باده و ز جا جستم
ز شوق یکدو معلق زدم کبوتروار

دوات و خامه و کاغذ نهادم اندر پیش
طلب نمودم یاری ز داور دادار

گلوی مرغک خامه فشاردم ز بنان
بقوتی که فرو ریختش ز منقار

شد از سیاهی مشکش بصفحه کاغذ
پدید مدح علی صهر احمد مختار

علی مروج دین محمد عربی
علی هژبر شکن قلب لشکر کفار

علی مهندس این قصر لاجوردی رنگ
علی که گنبد افلاک را بود معمار

علی که قابض ارواح بی اجازت او
بقبض روح کسی ناید از صغار کبار

در مدح امیر المؤمنین علی علیه السلام

علی که بی مدد لطف او نخواهد یافت — کسی خلاصی روز جزا ز شعلهٔ نار
علی که گر نبدی کفر فاش میگفتم — نشان او که هو الله واحد القهار
علی خدا نه ولی مظهر صفات خداست — خرد کجا بخدائیش میکند اقرار
بامر اوست که جرم زمین بود ساکن — بحکم اوست که چرخ برین بود دوار
ز چرخ طبعم درخشنده مطلعی دیگر — طلوع کرد چو رخشان ستاره در شب تار

مطلع ثانی

علیست مطلع انوار پاک هشت و چهار — علیست جای نشین محمد مختار
علیست نقطهٔ زیرین بای بسم الله — علیست پایهٔ عرش اله را استار
علیست آنکه بدشت احد ز قوم قریش — نمود جاری از خون کشتگان انهار
علیست آنکه بسر پنجهٔ یلی برکند — دری ز قلعهٔ خیبر چو آهنین کهسار
بفرق مرحب کافر نواخت تیغ دو دم — چنانکه راکب و مرکب دو بود گشت چهار
علیست آنکه چو بر عمرو عبدود زد تیغ — خروش خواست بپا از مهاجر و انصار
ز ضرب تیغ علی چهرهٔ رسول خدا — شگفته شد ز فرح چون گل همیشه بهار
علیست حاکم و محکوم اوست شمس و قمر — علیست آمر و مأمور اوست لیل و نهار
علیست آنکه برآورد با حسام دو دم — بروز معرکه از روزگار خصم دمار
علیست آنکه بجای نبی ببستر خفت — شبی که رفت پیمبر ز مکه جانب غار
علیست آنکه سلاطین و خسروان جهان — ببندگی غلامش همی کنند اقرار
بحضرتش نشدی آدم ار پناهنده — قبول می نشدی توبه اش ز استغفار
علیست آنکه چو نوحش بیاری خود خواند — رسید کشتیش از بحر بیکران بکنار
علیست آنکه بحکم جهان مطاعش گشت — عصا بدست کلیم اژدهای مردم خوار
علیست آنکه ز یمن نام نیکش رفت — بآسمان چهارم مسیح از سر دار
علیست آنکه توسل بوی چو جست خلیل — برو ز حکم خداوند شد گلستان نار

علیست باعث ایجاد کل موجودات — علیست بر همه خلق جهان سر و سردار
علیست آنکه زنازاده و خطاکار است — هر آنکسی که کند بر امامتش انکار
هر آنکسی که علی را امام نشناسد — از او خدا و رسول خدا بود بیزار
قلم شوند اگر هر چه در جهان اشجار — شود مداد اگر هر چه در جهان انجار
اگر شوند تمام جهانیان کاتب — ز وصف وی ننویسند عشری از اعشار
چو شد مروج این طرفه عید شاه شهید — بنام ناصر دین شاه غازی قاجار
چو نور مختفی این عید بود سالی چند — شهش ز مرحمت خسروی نمود اظهار
بوفق شاه شهید و بعصر خویش نهاد — بپادگار خود این عید بعد از این اعصار
امیدوار چنانم که در حضور علی — جزای خیر دهادش خدا بروز شمار
سزد که مردم ایران بهر شب جمعه — کنند فاتحه بر روان شاه نثار
همیشه تا شعرا راست شیوه گفتن شعر — همیشه تا فصحا راست نظم شعر شعار
همارهٔ دفتر ترکی ز شعر خالی باد — بغیر مدح رسول و ائمهٔ اطهار

در مدح مولی الموالی علی علیه السلام

در مدح و منقبت امام الاول مولای متقیان علی ابن ابی طالب علیه السلام

رسید فصل بهار ای نگار سیمین تن — اگر که تائبی از باده توبه را بشکن
بکنج غم منشین همچو مرغ نو تیمار — که گشت ژاله فشان ابر و سبزه زار چمن
ز بس دمیده شقایق ز دامن کهسار — شده است دامن کهسار رشک کان یمن
سحاب گشته ز باران بدشت کوه بهار — چمن ز سنبل و نرگس شده است مینون
چمن چو طبلهٔ عطار گشته سرتاسر — ز بوی نرگس و خیری و سنبل و سوسن
ز شرم سرو که بر پا ستاده بر لب جو — سفید چادر بسر کشیده نسترون
ز بسکه ریخته از ابر دانهای تگرگ — فضای باغ تو گوئی شده است بحر عدن
صباش لاله صفت خون جگر در این ایام — که زاغ لاله ستان گشت و باغ پر ز سمن
در این بهار که باغست چون بهشت برین — بصحن باغ خرام و درا ز بیت حزن

مینودن بهشت مانند

نسترن است

بگو بساقی گلچهره هی بریز شراب | بگو بمطرب خوش نغمه هی بزن ارغن
لب پیاله ببوس و می دوساله بنوش | درخت عیش نشان و نهال غم برکن
ببین که بلبلکان در چمن چه میگویند | که فصل گل می رنگین بنوش و لاتحزن
رسیده دختر رز ساقیا بحد بلوغ | بگو قدم بگذارد برون ز حجره دن
که کهنه رندان مشتاق او هزارانند | ولیک طالب و مشتاق تر ازانهمه من
بگیر دستش و بی پرده اش ببزم من آر | بشرط آنکه بگوئی سخن ز لاو ز لن
سه چار جام بده زان می روان بخشم | که جام چارمش از دل برد غبار محن
سه در حساب لوطاق و طاق هست فصیح | چهار ذکر بود جفت و جفت هست حسن
مرا سه جام نخستین بمیکند سرخوش | ز جام چارمم آید روان تازه بتن
بده پیاله بشادی و شادکامی دوست | بده پیاله بکوری دیده دشمن
ازان شراب که مدهوش شد ازو سلمان | ازان شراب که شد مست ازو اویس قرن
ازان شراب که نوشد اگر زروی و حبشی | ز مستیش شود آسوده از خیال وطن
ازان شراب که ریزند اگر بگورستان | بتن ز نشئه او مردگان درند کفن
که تا بمژده نیکی چنان کنم شادت | که از تطاول دور زمان شوی ایمن
هلا اگر ز من این نغز مژده را شنوی | چو گل بتن بدری از نشاط پیراهن
بمژدگانی من هان بده پیاله می | بخنده لب بگشا چین برابروان مفکن
بساط عیش بیفکن اساس بزم بچین | عبیر و عود بسوز آن عنبر و لادن
که گشته است درین فصل و این مبارک روز | بحکم خالق جبار و قادر ذوالمن
وصی و جای نشین محمد مختار | علی ولی خدا بهترین خلق زمن
وصی ختم رسولان و شوهر زهرا | ولی بار خدا والد حسین و حسن
قدم بتخت خلافت نهاد با اعزاز | خلیفه گشت بجای نبی بسر و علن
شد از خلافت او کور دیده اعدا | شد از رعایت او چشم دوستان روشن

ارغن مخفف ارغنون

شه سریر ولایت خلیفه برحق | سپهر جاه و جلال و محیط فهم و فطن
علی عالی اعلا قسیم جنت و نار | نهنگ بحر یلی شهسوار قلعه شکن
شهی که هادی کل را خلیفه است و وزیر | شهی که ختم رسل را برادر است و ختن
شهنشهی که سلاطین و خسروان جهان | نهاده اند بطوق اطاعتش گردن
شهنشهی که براه خداست حبل متین | شهنشهی که محیط نجات راست سفن
شهنشهی که بزور آوری و صف شکنی | کسی ندیده نظیرش بزیر چرخ کهن
تهمتنی که ز هم بردرید اژدر را | بگاهواره بطفلی بوقت شرب لبن
دلاوری که شکستی صف مخالف را | چو شاهباز که افتد میان فوج زغن
ز نعل مرکب او فرق فرقدان شکنند | چو روز رزم بجولان در آورد توسن
زمین بلرزه در آید ز سم مرکب او | بهر زمین که بتازد بروز رزم کرن
بروز رزم ز بس خون پردلان ریزد | بجای سبزه بروید ز خاک خنجر روین
کند دو نیمه تن خصم را ز تیغ دو دم | اگر ز آهن و فولاد باشدش جوشن
ز حصن خیبر برکند آهنین در را | بلند کرد بسرپنجه اش بجای مجن
ز نوک نیزه او سینه هژبر دلان | بروز رزم مشبک شود چو پرویزن
کسیکه سینه او خالی از محبت اوست | بروز بازپسین دوزخش بود مسکن
بتحت قبه او خلق را بود ملجا | بصحن روضه او خلق را بود مأمن
کسی که خالق ارض و سماست مدحش | زبان ترکی در مدح او بود الکن
شها مرا ز جناب تو مدعا این است | که در جوار تو روزی شود مرا مدفن
من از کجا و مدیح تو از کجا که زبان | بمدح قنبر تو عاجز است گاه سخن
مرا که کلب سر کوی دوستان توام | مرا که بیکس و آواره ام ز شهر و وطن
ز ملک هند بخوانی اگر بشهر نجف | بعجز و لابه بگیرم بمحشرت دامن
همیشه تاکه وزد باد نوبهار بدشت | همیشه تاکه شقایق دمد ز کوه و دمن

کرن نام اسب

الکن

در مدح حضرت امام حسن علیه السلام

محب خاص تو بادا همیشه خوشدل و شاد — عدوی زشت تو بادا همارە جفت محن
موالفان تو را باد تاج شان بر سر — مخالفان تو را باد خاکشان بدهن

در منقبت امام دوم و سبط اول حسن ابن علی ابن ابیطالب ع و گریز بشهادت آن حضرت است

زهی ز نور جمالت جهان جان روشن — جهان ز فیض وجود تو غیرت گلشن
توئی خزینه سر اله را خازن — تو جواهر علم رسول را مخزن
بچشم عالمیان سرمه خاک درگاهت — بفرق پادشهان نعل پای تو گرزن
جهان علم و کمالی و کوه حلم و وقار — سپهر جاه و جلالی و بحر فهم و فطن
خفیف درگهت از اوج نه سپهر اعلا — فروغ طلعتت از نور آفتاب اعلن
گر از جبین تو یکقطره خوی چکد بر خاک — دمد ز خاک گل و ضیمران و نسترن
امین وحی نهد روز و شب چو دربانان — بر آستانه درگاه تو [illegible]
سزاست اطلس چرخش بجای شادروان — بهر کجا که شود خیمه تو سایه فکن
تو آنکسی که رسول اللهت بحکم خدای — ز راه لطف و شفقت نهاده نام حسن
توئی که کرده رسولت بدوش خویش سوار — توئی که فاطمهات پرورید در دامن
توئی خلیفه بجای نبی ز بعد علی — توئی ز بعد علی رهنمای خلق زمن
تو آن امام بحقی که دوستان ترا — شمیم لطف تو آرد روان تازه ببدن
تو آن امام غیوری که دشمنان ترا — شرار قهر تو سازد بسان ریماهن
ز بردباری و حلم تو ای گزیده ناس — همی گزند سر انگشت عاقلان جبن
ز ناسپاسان جفاکار در حق پدرت — چه حرفها که شنیدی تو خاک بر سر من
تو ای امام بحق گوشوار عرش اله — تو ای مروج شرع نبی بسر و علن
هر آنکسی که شود منکر امامت تو — تنش ز چوبه دار فنا شود آون
بنی امیه نکردند پاس حرمت تو — ز حرمت تو نشد کم بقدر یک ارزن
تو همچو مرغ بهشتی و عرش مسکن تست — تو را چه باک ز زشتی کلاغ و جغد و زغن

کلاغ و جغد بویرانه آشیان سازند — تو خود همائی و عرش خدا ترا مسکن
اگر معاویه شد غاصب حق تو چه غم — طلاشناس شناسد لجین را ز لجن
کجاست قدر خزف با جواهر شهوار — کجاست قیمت قفر الیهود و مشک ختن
چگونه مهدی آخر زمان شود دجال — چگونه جای سلیمان نشیند اهرمن
ز دوستان تو چون کس نشد ترا ناصر — بجای جنگ نمودی تو صلح با دشمن
اگرچه صلح نمودی ولی شدی ناچار — ز بی حمیتی کوفیان عهد شکن
در این مصالحه بیشک نهفته سری بود — که کس نداند جز پاک قادر ذوالمن
کسی که واقف از اسرار این مصالحه نیست — دهن بهرزه گشاید کند بیاوه سخن
هزار حیف که ناپاک پور بوسفیان — شکست عهد و ز پیمان خود گسست رسن
دریغ و درد که آخر ز راه مکر و فریب — دریغ و درد که با صد هزار حیله و فن
بوقت فرصت آن بیحیای ستم تفتیح — ترا شهید نمود و خلاص شد ز حزن
چو [illegible] آه که بگرفت اوج تا افلاک — ز اهل بیت تو فریاد گریه و شیون
دمی که یکصد و هفتاد پاره‌های جگر — ترا ز حلق فرو ریخت در میان لگن
سها بماتم تو جای اشک خون جگر — چکد ز دیده ترکی چو سرخ بهرامن
همیشه تا که بود اصطلاح نحویون — حسن چو افضل تفضیل شد شود احسن
خدا قبیح کند روی دشمنان ترا — عطا کند بمحبان تو خصال حسن

در منقبت امام سوم و سبط دوم حسین ابن علی ابن ابی طالب علیه السلام

در مدح حضرت سید الشهداء علیه السلام

عاشقا گر عاشقی چون عاشقان با غم بساز — یا که با عشاق نرد عشقبازی را مباز
یا چو مردان در طریق عشقبازی زن قدم — یا چو زن در خانه‌ات بنشین و در را کن فراز
عشق را بحریست اندر وی بس امواج ژرف — عشق را راهیست هول انگیز و بس دور و دراز
یا منه پا بی محابا در طریق عاشقی — یا حقیقت بین شو و بگریز از عشق مجاز
عشق اگر خواهی تاسی جو بشاه دین حسین — سبط دوم حجه سیم شه ملک حجاز

آن شهنشاهی که باشد زینت عرش اله — آن شهنشاهی که باشد خلعت دین را طراز
آن شهنشاهی که بر درگاه قدرش روز و شب — چرخ گردون با همه قدر و شرف برده نماز
آستان درگهش را هر امیری پاسبان — پاسبان خرگهش هر خسروی گردن فراز
چاکری از چاکران بارگاه حضرتش — بر شهنشاهان هفت اقلیم دارد امتیاز
گر بسیر بام قدرش بر پرد مرغ خیال — تا قیامت عاجز و خسته شود از تک و تاز
بهر طوف مرقدش با قدسیان هر صبح و شام — جبرئیل از عرش می آید بصد عجز و نیاز
زائران آستان کویش از نزدیک و دور — نقد جان بر کف همی آرند از بهر نیاز
گر نسیم قهر وی جنبش کند بر کین خصم — بر تن خصم از نسیم قهرش افتد اهتزاز
در طریق عشقبازی هر که با وی زد قدم — یافت از وی لاجرم در عاشقی خط جواز
ترکیا شعری بدار آخر که از بی دانشی — میکنی مدح کسی کز مدح باشد بی نیاز
مرحبا بر این چنین عاشق که در میدان عشق — زیر خنجر بود و با معشوق خود میگفت راز
جلوه معشوق از پس پرده بُد او را ز هوش — از سهام و نیزه و خنجر نبودش احتراز
بسکه بر جسمش ز هر سو تیر کین با پر نشست — پر برون آورد جسم اطهرش چون شاهباز
دلنوازش کس نشد و پهلونشینش کس نبود — خنجرش پهلونشین گردید و تیرش دلنواز
کوفیان کردند از کین اهل بیتش را سوار — بر شترهای نحیف کند سیر بی جهاز
ای حسین ای عاشق جانباز عشق ذو الجلال — ای که هستی در جهان بیچاره گان را چاره ساز
آرزومندم برای آستان بوسیدنت — لیک خود دانی که هستم مفلس و بی برگ و ساز
بیکس و بی آشنا افتاده ام در ملک هند — یک نظر از لطف بر حالم کن ای شاه حجاز
تا که باشد عزت و ذلت اندر روزگار — دوستانت در جهان باشند جفت عز و ناز
تا بود در هر دو عالم فعل آتش سوختن — دشمنانت در دو عالم باد در سوز و گداز

در مدح جناب سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام

در مدح امام چهارم سید الساجدین امام العارفین زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام

باز شد گیتی گلستان از هوای فروردین — زاغ شد رشک بهشت و باغ شد خلد برین

چند روزی خسرو دی حکمران اندر چمن — ناگهان باد بهاری تاخت بر وی از کمین
لشکری آراست بیحد از سحاب و رعد و برق — لشکر دی را تعاقب کرد با صد خشم و کین
رعد آمد در خروش و برق شد آذر فشان — ابر شد سیماب بار و برف شد صحرا نشین
خسرو دی شد گریزان از چمن آسیمه سر — چون ز بیم لشکر از او بون سپهسالار این
لشکر دی را بهم بشکست از یک حمله — خود بتخت سلطنت در صحن بستان شد مکین
ابر اگر اکنون هنگام دُر پاشید نیست — هان ایا ابر چمن لختی بیفشان آستین
بوستان گفتی مگر یکباره شد بحر عدن — بسکه ابر از آسمان پاشید گوهر بر زمین
دست فراش صبا گسترد در صحن چمن — از گل و ریحان تو گوئی مسند استبرق متین
کوه و صحرا از شقایق گشت چون کان یمن — باغ و بستان گشت پر از ضیمران و یاسمین
گل بتخت زمردین بنشست و بر سر تاج زر — لاله در دستش قدح در پای تخت زمردین
قمریان بر شاخ سرو و بلبلان بر شاخ گل — نغمه خوانان ذکرشان مدح امام چارمین
مظهر الطاف یزدانی علی ابن الحسین — زیب بخش منبر و محراب زین العابدین
نور خاتون عجم شاهنشه ملک عرب — آفتاب چرخ دانش گوهر بحر یقین
سید سجاد ماه مکه و شاه حجاز — عالم و دارای علم اولین و آخرین
آنکه در کان عبادت بود لعل آبدار — آنکه در بحر مروت بود چون دُرّ ثمین
آنکه از علم و عمل بی شبهه دارد برتری — غیر احمد بر تمام انبیا و مرسلین
آنکه نعلینش بفرق پادشاهان است تاج — آنکه شاهان بر درش باشند خاک ره نشین
او مجیر است و همه لاهوتیانش مستجار — او معین است و همه ناسوتیانش مستعین
از طریق بندگی در حضرت پروردگار — هیچکس در عالم امکان نشد او را قرین
آن شهنشاهی که جبریل امین هر صبح و شام — از طریق چاکری بر درگهش ساید جبین
از عبادت کردنش ابلیس ملعون در شگفت — وز تحیر مانده تا روز قیامت شرمگین
گرکه عین الله ناظر خوانمش باشد درست — ور کلام الله ناطق دانمش میدان یقین

هیچکس از عهده وصافیش ناید برون　　وصف او کس نداند جز اله العالمین
ای شهنشاه بلند اختر امام راستان　　ای فلک جاه ملک چاکر شفیع المذنبین
خادمان بارگاه حضرتت موسی و خضر　　چاکری از چاکران درگهت روح الامین
پایه از منبر اجلال تو عرش عظیم　　شمه از شمهای خرگهت چرخ برین
سبزه از گلشن جاهت [illegible]　　قبضه از خاک درگاهت [illegible]
در حجاب از خجلت روی تو خورشید آفتاب　　شرمسار از بوی گیسوی تو [illegible] مشک ختن
امیدی از زاهدان و اعلمی از عالمان　　برتر از سروران و سید [illegible]
گر [illegible] خویش توانی در جهان　　از [illegible]
[illegible]　　یک [illegible] گرد [illegible]
[illegible]　　حقیقت [illegible] از چشمه رحمت [illegible]
ای شفیع روز محشر ای امام حق پرست　　ای [illegible] خلق عالم ای [illegible]
حیرتی دارم ز گفتار [illegible]　　دایما زین حیرتم باشد [illegible]
با چنین حشمت که بود [illegible]　　با چنین قدرت که بود [illegible]
مصلحت در کربلا [illegible]　　از زمان [illegible] کام از [illegible]
ناکسان [illegible]　　گردش [illegible] شد [illegible]
گر نویسم شرح حال کربلا [illegible]　　[illegible] عالم [illegible]
[illegible]　　[illegible]
جان فدای [illegible]　　[illegible]
تا بود [illegible]　　تا بود [illegible]
دوستانت را [illegible] رحمت پرورد [illegible]　　دشمنانت را [illegible]

در مدح و منقبت امام محمد باقر [illegible] علیه الصلوة والسلام

زهی سقف درگاه تو عرش اعظم　　سراپرده ات [illegible]

در مدح حضرت باقر علیه السلام

[illegible] جلالت سرافیل دربان　　حریم ترا جبرئیل است محرم
توئی وارث علم ختم رسولان　　توئی باعث خلقت اهل عالم
محمد بنامی ملقب بباقر　　برتبت توئی فخر اولاد آدم
بصورت گر از آدمستی مؤخر　　ولیکن بمعنی [illegible] مقدم
توئی آفتاب سپهر امامت　　امامت بشخص تو باشد مسلم
بحکم تو گردیده نظم و نسق　　ز نظم تو گردیده گیتی منظم
[illegible] حالت　　ز طلعت [illegible] رخشان زنده [illegible]
بهر جا که ریزد عرق از جبینت　　نروید از آنجا بغیر از سپرغم
[illegible] ذات تو مظهر　　دم عیسوی در وجود تو مدغم
[illegible] علم تو [illegible]　　چه موسی بن عمران چه عیسی بن مریم
محیط کمالی تو [illegible] معبر　　[illegible] تو را [illegible] مسلم
[illegible] حقیقت توئی [illegible]　　بشهر شریعت توئی حصن محکم
[illegible] درگاه [illegible]　　سلاطین اعظم خواقین اکرم
[illegible]　　چنین [illegible] گشته [illegible] موسم
[illegible]　　ز فیض وجود تو شد سبز و خرم
شب و روز [illegible]　　بتعظیم تو پشت گردون بود خم
[illegible]　　[illegible] گشت [illegible] محرم
[illegible]　　[illegible] خود کند [illegible]
[illegible]　　[illegible] آهو و ضیغم
[illegible]　　[illegible]
زمین بوسی آستان تو شاها　　مرا آرزو هست والله اعلم
الا تا [illegible]　　الا تا [illegible]

سپرغم ریحان
[illegible]
[illegible]

محب تو را باد فردوس مسکن · عدوی تو را باد ماوا جهنم

در مدح و منقبت امام ششم جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام

در مدح و منقبت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

ای ز جمالت حجب آن [illegible] منور · وی ز خصالت مشام دهر معطر
هر چه بود در جهان ز [illegible] · جمله عرض باشد و وجود تو جوهر
عقل و خرد گشته در وجود تو مدغم · علم و ادب گشته در صفات تو مضمر
صادق آل محمدی شکی نیست · هم خلف احمدی و نام تو جعفر
والله تو باقر العلوم الهی است · [illegible]
[illegible] · [illegible] در آستانه تو [illegible]
[illegible] · [illegible]
پایه درگاه [illegible] · قبه خرگاه [illegible]
شمعی از محفل تو [illegible] · دودی از مطبخ تو [illegible]
عقل خلایق [illegible] · قدر تو از نه سپهر هست [illegible]
دفتر فضل تو را نهایت نباشد · بحر علوم تو را نباشد معبر
مدح و ثنای تو را چگونه نویسد · گر بنویسد کسی هزاران دفتر
با تو هر آنکس [illegible] خلاف سپارد · از ره دیگر [illegible] ذلیل و [illegible]
با تو بنام ار چه است جعفر کذاب · کی صفت [illegible] است و برابر
با تو اگر [illegible] گشت مخالف · گشت [illegible] از آنچه بود [illegible]
رتبه احمد کجا و رتبه بوجهل · شان فلان از کجا و شوکت حیدر
قدر خزف از کجا و گوهر غلطان · قیمت [illegible] کجا و قیمت عنبر
دفتر شعر از کجا و مصحف سبحان · مرغ [illegible] کجا و [illegible]
چشمه قطران کجا و چشمه حیوان · سایه [illegible] کجا و سایه [illegible]
زاغ کجا میرسد به پایه شهباز · [illegible]

علم تو بحریست لیک بحر مقعر · حلم تو کوهی است لیک کوه موقر
بحر نگردد کدر ز مشت خس و خاک · کوه نجنبد ز جا بجنبش صرصر
چشمه فضل تو چشمه ایست مصفا · زانکه نگردد ز هیچ چیز مکدر
گم شدگان طریق شرع نبی را · غیر جناب تو کیست هادی و رهبر
مذهب حقه شد از وجود تو ظاهر · از پس آن پرده ها که بود مستر
شکر خدا را که شد دریده و نابود · پرده ظلم بنی امیه کافر
پرده عباسیان هم ار چه بد لیک · حایل و حاجز بد چو پرده دیگر
[illegible] وجود تو پرده ها همه یکسو · دین حقیقی شد آشکار و ظاهر
[illegible] پرده در [illegible] · کار [illegible] قدرت داور
[illegible] · تا نشد [illegible] وجود تو لشکر
[illegible] · عمر گرانمایه [illegible] رسید به آخر
[illegible] · جز که شفیعش شوی بعرصه محشر
[illegible] · گرچه [illegible] تو تحفه ایست محقر
[illegible] صادق [illegible] · تا که جهانست نام مؤمن و کافر
یار تو باد [illegible] · دشمن تو باد [illegible] کشور
[illegible] · [illegible] باد [illegible]

در مدح و منقبت [illegible] علیه السلام

[illegible]

٢٤٢٨٧٢

عبهر یعنی نرگس

صفای بوستان و برکهٔ آب / تو گوئی جنت است و حوض کوثر
بکاشن از نسیم صبحگاهی / گشوده از خواب مستی دیدهٔ عبهر
کنار جو بصف چون فوج سرباز / نهال سرو و شمشاد و صنوبر
فکنده نسترن چون نوعروسان / بسر در بوستان اسپید چادر
فراز شاخ گل بنشسته بلبل / بسان خاطبان بالای منبر
زبان بگشوده با صوت فرحبخش / بمدح شاه دین موسی بن جعفر
[illegible] شهنشاهی که باشد / رواق و قبهٔ ایوانش از زر
شهی کز حق ملقب شد بکاظم / شهی کو را بود [illegible] چاکر
لقب ز آن کاظمین الغیظ آمد / [illegible] آن اباء پاک گوهر
بود درگاه او باب الحوائج / بود خرگاه او از عرش برتر
مطیع امر او از فرش تا عرش / [illegible] حکم او [illegible]
که از بام جلالش خشت افتد / ز رفعت فرقدان را [illegible]
قدم بنهاد تا در کون هستی / شد از نور رخش گیتی منور
بمعنی هست بر آدم مقدم / بصورت هست گر ز آدم موخر
ولی افسوس کاخر ساقی دهر / ز راح محنتش پر کرد ساغر
ز ظلم سندی بن شاهک شوم / ز پی آزار آن هارون کافر
[illegible] در محبس [illegible] او گردید / [illegible]
[illegible] کمان [illegible] / [illegible]
شهیدش ساختند از سم قتال / [illegible]
بجانان داد جان در کنج زندان / [illegible] روح اطهر
خوشا و خرما بر آن زمینی / [illegible]
الا ای مظهر الطف الهی / الا ای مخزن اسرار داور

ولایت را توئی روح مجسم / وصایت را توئی نوری مصور
کتاب الله را هستی تو معنی / صفات الله را هستی تو مظهر
تو هستی باعث ایجاد عالم / تو هستی وارث علم پیمبر
توئی گنجینهٔ علم الهی / توئی عرش خدا را زیب و زیور
طفیل ذات نیکو خلقت تو است / جهان و هر چه در وی هست یکسر
حصار و بارگاه و مدفن تو / بود محکم تر از سد سکندر
کسی کو در امامت منکر تست / شود در آتش دوزخ نگون سر
شها ترکی که کلب درگه تست / ز کلبی بلکه از کلبی است کمتر
[illegible] از آستان بوسیدن تو / در این عالم نخواهد چیز دیگر
[illegible] و تشریف شفاعت / نخواهد از تو چیزی روز محشر
[illegible] جوار مرقد تو / مرا خوشتر بود از قصر قیصر
دوید تا در بهاران لاله در دشت / رمد تا گنج آهو از غضنفر
محبت را بود ماوی الجنت / عداوت را بود مسکن در آذر

در مدح و منقبت امام هشتم و قبلهٔ هفتم علی ابن موسی الرضا علیه السلام

حبذا شهر خراسان چشم ایران حبذا / مرحبا [illegible] که شاه غریبان مرحبا
از تو آید بر مشام جان شمیم باغ خلد / آب و خاک [illegible] بخش است و باد جانفزا
گنبد و گر خاک زینت خوشتر است از [illegible] / [illegible]
گشته پنهان در تو دری کز صفا و روشنی / [illegible]
[illegible]

و در مدح علی ابن موسی الرضا علیه السلام [illegible]

گر ببارد ابر لطفش بر زمین شوره زار / تا قیامت زان زمین سنبل دمد جای گیا

ور نسیم قهر او بر طرف گلشن بگذرد / لاله و گل زان بستان خار و خس سازد [illegible]

در چمن بی اذن او برگی نروید از زمین / بر زمین بی حکم او باران نبارد از هوا

زائران مشهد پر نورش از نزدیک و دور / شیعیان حق شناسند و دوستان باوفا

ای رواق درگهت بالاتر از نه قبه سپهر / وی ستون خرگهت اعلاتر از عرش علا

ای نرفته در جهان راهی بجز راه صواب / ای نبوده در جهان هرگز کسی از تو خطا

بر سر کویت گدائی خوشتر است از سلطنت / خاک زیر مقدمت نیکوتر است از کیمیا

بر ضعیفانی [illegible] و شیعیانی [illegible] / شاه گر استی بقدر [illegible]

کوه حلمت [illegible] / بحر حلمت را [illegible]

هفتمین بحر ولایت [illegible] / هشتمین [illegible] امامت [illegible]

هر سحر کز بام مشرق سر برآرد آفتاب / سجده بر درگاه ایوان تو آرد [illegible]

بهر پابوس تو بر خاک او فتاده آفتاب / بهر تعظیم تو گردون گرد گشت [illegible]

طوس شد از [illegible] گلستان [illegible] / [illegible] زائر [illegible] دولتی نیکو [illegible]

ای امام حق پرست ای [illegible] / ای انیس بیکسان ای قبله اهل دعا

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / و بدشت کربلا از جور شمر بی حیا

[illegible] / او بدشت کربلا مذبوح گردید از قفا

ای انیس [illegible] / ای معین شیعیان و زائران روز جزا

[illegible] / او ز تیغ کوفیان [illegible] گردید در اختفا

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

زائری را گر بپابوس خودت خوانی ز شوق / باز ماند از سر و سر از نشناسد ز پا

برنگردد از در دولت سرایت ناامید / گر کسی آرد بدرگاه تو روی التجا

ترکی مداح دارد آرزوی مشهدت / آرزوی او برآور حاجتش را کن روا

وارهان زین غم مرا ای سید عالی نسب / ای که کردی از کف صیاد آهو را رها

تا نگردد زایل از شستن سیاهی از شبه / دشمنت بادا سیه رو چون شبه روز جزا

در مدح و منقبت حجت نهم محمد ابن علی الملقب بتقی جواد علیه السلام

گذشت شام فراق و دمید صبح وصال / دلا ز غصه منال و کنون بخویش ببال

منه ز غصه شب [illegible] سر بزانوی غم / مزن ز رنج و الم پشت خویش بر دنبال

[illegible] هجر گذشت و زمان وصل رسید / مشو ز مو چو موی و مشو ز ناله چو نال

درخت عیش نشان و نهال غم برکن / که راغ لاله ستان گشت و باغ پر ز نهال

اساس عیش بچین و بساط غم برچین / که ماه بخت تو آمد برون ز برج وبال

[illegible] / که آفتاب غم و غصه گردد رو بزوال

[illegible] شراب عشق [illegible] / دمی تو گوش فرا ده بگفته قوال

[illegible] شاخه گل / که تا مشامشان صلوات بر محمد و آل

[illegible] / محمد تقی آن سید حمیده خصال

جواد آل محمد [illegible] / که گاه جود [illegible]

شهی که [illegible] / شهی که [illegible] ست افضل الافضال

سپهر جود [illegible] / نجیب فضل و کمال آفتاب چرخ جلال

شهنشهی که بود جبرئیل [illegible] / [illegible]

زهی بقصر جلال تو پاسبان جبریل / [illegible]

توئی معلم احکام دین بخلق زمین / توئی منظم ملک جهان باستقلال

بخشتی از لب بام جلال تو نرسد / هزار سال اگر بر پرد همای خیال

در مدح امام محمد تقی علیه السلام

خبر دهی چو بپرسند هر چه از ماضی ... بیان کنی چو کنندت سؤال از استقبال

تو را بساط زمین است مسند اعلی از ... تو را سپهر برینست خیمهٔ اجلال

طراز خلعت مهر و محبت خیر است ... که مندرس نشود از گذشتن مه و سال

چه در حصن ولایت چنان بود محکم ... که منهدم نشود از صواعق و زلزال

هر آنچه داخل حصن ولایت گردید ... بروزگار رسید آسوده از فنا و زوال

بود [illegible] شود آفتاب خاک نشین ... برای آنکه زند بوسه ات بر نعال

ایا مروج دین محمد مختار ... ایا مقرب درگاه ایزد متعال

تو راست [illegible] ... بود بمدح و ثنایت زبان ترکی لال

بدرگه تو هر آنکس بحاجتی آمد ... برآوری همه حاجات [illegible]

دو حاجتست مرا از تو ای امام بحق ... [illegible]

اول مرا بزیارت گه خودت خوانی ... که [illegible] شده است از این غصه [illegible]

دوم بروز قیامت مرا بگیری دست ... که سخت [illegible] از پای معصیت [illegible]

همواره تا بجهان نام عزت و خواریست ... همیشه تا بجهان هست شاد بیت و ملال

موالفان تو باشند شاد در همه وقت ... مخالفان تو باشند خوار در همه حال

در مدح و منقبت امام دهم حضرت [illegible] علی النقی علیه السلام

[illegible] ... [illegible] فانی

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

دل [illegible] ... [illegible] ربانی

[illegible] ... [illegible]

[illegible] مهجوریست [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

اگر خادم درگه آن امامی ... که شاهان کنندش بدر گدائی

علی نقی مظهر لطف یزدان ... که در چهرهٔ اوست نور خدائی

زهی ای امامی که بر خلق عالم ... تو هم پیشوائی و هم رهنمائی

خهی ای ولی خداوند چون ان ... که هم نام و هم کنیهٔ مرتضائی

بچرخ جلالت تو شمس الضحائی ... به برج ولایت تو بدر الدجائی

تو هم کعبه هم رکنی و هم مقامی ... تو هم مروه هم زمزم و هم صفائی

بود مشکلات جهان بر تو آسان ... که هر مشکلی را تو مشکل گشائی

[illegible] چون سپهر سخا آفتابش ... تو آن آفتاب سپهر سخائی

[illegible] خدا نام و علم کشتی ... تو خود کشتی علم را ناخدائی

[illegible] صفائی جهان [illegible] ... جهان بی وجودت ندارد صفائی

[illegible] دیار تو خوشتر زمینی ... هوای دیار تو خوشتر هوائی

توئی آنکه اجداد امجاد پاکت ... نرفتند هرگز براه خطائی

[illegible] قدرت ندارد شکوهی ... گهر پیش طبعت ندارد بهائی

[illegible] رهنما [illegible] ... و گر نه کجی کس برد ره بجائی

گدای در آستان تو ترکی ... ندارد ز شه نشهان اعتنائی

[illegible] ... چنان زد که [illegible] کند نارسائی

[illegible] ... که خود را اصل مدحی [illegible] ثنائی

الا تا که [illegible] ... الا تا که عقرب بود برج مائی

[illegible] ... محبت [illegible]

در مدح و منقبت امام یازدهم حسن ابن علی النقی الملقب بالعسکری علیه الصلوة والسلام

[illegible] ... [illegible]

وه چه یومی خلاصهٔ ایام / وه چه عیدی سر اعیاد
حق تعالی زراه لطف و کرم / در عیشی بروی خلق گشاد
صبح روز دهم ز ماه صیام / حسن عسکری ز مادر زاد
آن امام بحق که مولودش / عالمی را ز غم نمود آزاد
ای همه سروران ترا آبا / وی همه رهبران ترا اجداد
تا نهادی قدم بملک وجود / از وجود تو شد جهان آباد
حق ز مولودت ای امام بحق / منتی بر تمام خلق نهاد
مادر روزگار کی زاید / پسری چون تو پاک و پاک نژاد
ای ز عدل تو گشت ظلم خراب / وی ز دادت بنای دین آباد
ظلم از عدلت از زمانه گریخت / عدل [illegible] بنا افتاد
با وجودت ز عرصهٔ گیتی / محو شد نام ظلم و جور و فساد
تا تو حاکم شدی بخلق جهان / خاک بیداد و ظلم رفت بباد
ای جهانبانان ترا است گدا / وی ترا روح الامین را استاد
عرصهٔ منبر تو عرش عظیم / پایهٔ منبر تو [illegible]
هر که سر از اطاعتت پیچید / دست قهر تواش کند بنیاد
وانکه حکم ترا بود محکوم / گرد کارش خدای خیر دهاد
با تو هر کس ره خلاف سپرد / [illegible]
گر خلیفه بعسکرش نازد / [illegible] عسکر داد
حق تعالی برای یاری تو / لشکری از فرشته لشکر داد
ای امام همام نیک سرشت / ای شه نیک فتح نیک نهاد
والد خاتم الوصیینی / [illegible] ترا مبارک باد
پادشاهی این خجسته ولد / باد همیشه تا بروز معاد

گر درختان همه شوند قلم / هفت دریا شوند جمله مداد
جن و انس ار شوند نویسنده / یکدگر را همی کنند امداد
تا بروز حساب بنویسند / از ثنای تو بیشی از هفتاد
پس خجالت کشند ز دفتر خویش / ترکی از مدح تو کنند انشاد
نظم او لایق ثنای تو نیست / گو و بیهوده میکند فریاد
لیک از این کار ناگزیر بود / چکند چونکه از این ندارد یاد
تا بهار آید و زباد بهار / تاج گردد بر از گل و شمشاد
دشمنت را خدا فنا سازد / دوستان ترا زیاد کناد
[illegible] را ز دست من شاد / روز محشر خدا رها نکناد

منقبت قائم آل محمد صاحب العصر والزمان عجل الله فرجه وسهل الله مخرجه

دلربا چهره داری در زیر نقاب / حیف باشد پرده بر رخساره چون آفتاب
[illegible] چون آفتاب [illegible] / آفتاب از شرم رخسارت بماند در حجاب
[illegible] / ور نه خلق عالمی را افکنی در پیچ و تاب
طرهٔ شبرنگت [illegible] / لعل جان بخش تو آب خضر را [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
دل [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] سلطان السلاطین [illegible] / [illegible]

در مدح صاحب العصر عجل الله فرجه

مهدی هادی ولی حق امام منتظر
شهنشاهی که گر فیض وجود او نبود
شهنشاهی که خرگاه جلالش را نبود
آنکه باشد ظاهر از دیده‌ها پنهان چو گنج
بی‌ولای او نخواهد دید کس روی بهشت
خدمتش لازم بود بر مردمان از خاص و عام
گلبنی از گلشن جاه و جلالش هشت خلد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دین احمد شد تبه از ستم عیسائیان
بان مشور ... شهنشاها که اندر عصر تو
وقت آن آمد که گردد کفر [illegible]
وقت آن آمد که جای صوت قرآن [illegible]
از شیاطین نصارا پر شده روی زمین
و بهان گیسوی سرگرم جولان تا زنید
پا بپا از یکطرف عیسائیان از یکطرف
زین دو ملت ملت اسلام گردیده احوال
ای هژبر صف‌شکن پای برون نه ز احرم
[illegible]

صاحب عصر و زمان خسرو مالک رقاب
در میان عالم هستی فتادی انقلاب
شاخه طوبی عمود و گیسوی حوران طناب
گنج چون پنهان بود محفوظ ماند از نهاب
بیرضای او دعای کس نگردد مستجاب
[illegible] واجب بود بر شیعیان از شیخ و شاب
[illegible] فضل و کمالش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تا بکی ای شیر یزدانی برون نائی ز غاب
[illegible] شیران [illegible]
[illegible] شیران [illegible]
گاه آن آمد که گردد خانه ایمان خراب
[illegible] کناری نغمه چنگ و رباب
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
رنگ صحرا را ز خون [illegible]

دوستان و شیعیان از شر دشمن کن خلاص
دیده [illegible] تشنگان چشمه فیض تواند
[illegible] گرچه شاها لایق مدح تو نیست
من کجا و مدح کفش پاسبانان تورا
اینکه مشتاق جمال عالم آرای توام
منکه مداح تو و جد و اجداد توام
[illegible] از تو خبری در جهان [illegible]
[illegible] وقیع من و اشعار من
[illegible] گفتاری نیاید از زغن

دست شیعیان خود شها از خون دشمن کن خضاب
لطف فرما و ز باران تشنگان از التهاب
[illegible] عصمت [illegible]
کار طاوس بهشتی ناید از مسکین ذباب
آرزو دارم شبی بینم جمالت را بخواب
تا کنون شاها به پیری ز اول عهد شباب
جز شفاعت ای شفیع المذنبین روز حساب
گر نفرمائی قبول ای خسرو عالیجناب
تا نخرام کبک [illegible] نیاید از غراب

دوستان شاها در عالم عزیز و محترم
دشمنان [illegible]

[illegible] که توفیق عنایت فرمود [illegible] محمد حسین [illegible] منقبت ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین [illegible]
[illegible]

آفتاب سپهر عزت وعلا	ظل یزدان مظفرالدین شاه

خلد الله ملکه و دولته در بندر مبمبئی با تمام رسید فی شهر جمادی الثانی ۱۳۱۴

نزد ارباب هنر مخفی و پوشیده نماند که این اقل السادات والنجباء تراب نعال الکملاء والعرفاء اشعر الشعراء لطف الله ابن محمد تقی ابن احمد ابن محمد علی ابن علی نقی البحری الشیرازی قدس الله اسرارهم و روح الله ارواحهم اول کتابی است که [illegible] جناب مستطاب مقدس الالقاب نتیجة العلماء و نخبة [illegible] اشرف الحجاج والمعتمرین شیخ المشایخ جناب حاجی شیخ علی المحلاتی الحائری طال الله عمره العالی نوشته و بخط ایشان بطبع رسانیده اند ملتمس از احباب و ارباب نوشتن و کتاب آنکه از معایب خطی تخطی نمایند ان الحسنات یذهبن السیئات [illegible]
که از توجهات جناب الشیخ المکرم هزار [illegible] بطبع [illegible] فی شهر رجب ۱۳۱۴

بجهة امورات مهمه مداومت نماید

وکم لله من لطف خفی — یدق خفاه عن فهم الذکی
وکم یسر اتی من بعد عسر — ففرج کربة القلب الشجی
وکم امر تساء به صباحا — وتاتیک المسرة بالعشی
اذا ضاقت بک الاحوال یوما — فثق بالواحد الفرد العلی
[illegible] بالنبی فکل خطب — یهون اذا توسل بالنبی
ولا [illegible] اذا ما ناب خطب — فکم لله من لطف خفی
[illegible] اهل البیت حقا — سلالة احمد ولد الوصی
[illegible] جلیل ابی تراب — ابی الحسنین مولانا علی
[illegible] المصطفی [illegible] — ونور المجتبی الحسن الزکی
[illegible] الاعلی حسین — ونور العابد المولی علی
ونور الباقر [illegible] محمد — ونور الصادق الوالی الولی
ونور الکاظم [illegible] موسی — وانوار الرضا [illegible] الرضی
[illegible] تقی — ونور السید الاعلی نقی
[illegible] العسکری — ونور الحجة المولی [illegible]
[illegible] — [illegible] بالقلب الذکی
[illegible] — [illegible] الابطحی

بجهة دفع [illegible] نماید

یا من لطف لم یزل — الطف بنا فیما نزل

انت القوي نجنا — عن قهرك يوم الخلل
من خمسة اطفي بهم — حر الوباء الحاطمة
المصطفى والمرتضى — وابناهما والفاطمة
اي بعدهم من نسلهم — قد جاءني من فضلهم
العابد والباقر — والصادق والكاظمة
ثم الرضا ثم التقي — ثم النقي والعسكري
اي ثم مهدي هاديا — يعني امام الخاتمة

مطبوعات جدیده

کتب عربیه

میزان المقادیر [illegible] مجلسی
استبصار شیخ طوسی ره
من لا یحضره الفقیه صدوق قمی
دیوان الشریف الرضی [illegible]
نهج البلاغه
[illegible]
لسان الصدق [illegible]
نفحات الاسرار فی علم الرمل
صحاح الاخبار فی نسب السادات الاخیار
مهج الدعوات للسید ابن طاوس
ارشاد القلوب للدیلمی

کتب فارسیه

مثنوی نان و [illegible]
قسطاس الاوزان فی تعیین النصاب
[illegible]
[illegible] در احوال ذریه موسی بن [illegible]
مثنوی تنبیه الخواطر فی احوال المسافر
[illegible]
[illegible] در رمل
[illegible] در اخلاق
[illegible]
[illegible]
تاریخ [illegible]
[illegible]

منیة المرید فی آداب المفید والمستفید
تقویم المحسنین واحسن التقویم
مصباح فی علم المفتاح
جواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه
قامعة اهل الباطل فی الرد علی من حرم عزاء
مولانا الحسین علیه السلام
شرح دیوان امرء القیس
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اصلاح الاخوان
مناقب آل ابیطالب لابن شهرآشوب
ینابیع المودة فی مودة ذی القربی
دیوان للسید حیدر الحلی المسمی بالدر الیتیم
شرح تجرید المسمی بکشف المراد للعلامة الحلی
مقتل آل عصفور المسمی بالفوادح الحسینیه
[illegible]

سرمایه ایمان از ملا عبدالرزاق لاهیجی
جذوات میرداماد
منهج الیقین در احادیث از فاضل [illegible]
خمسه نظامی
دیوان شمس مغربی
مخزن الدرر
قصص العلماء
جلد ششم از کتاب دوم ناسخ التواریخ
شرح حالات حضرت سید الشهداء ع
سفرنامه اعلیحضرت پادشاه ایران در سفر سوم فرنگستان
دعوات الحسنی در ادعیه و اعمال شبانه روز
رساله ۳۰۵ مسئله
سراج المنیر در علم اخلاق
سرخاب در علم رمل
تاریخ پطر کبیر
کشف القناع در جغرافیه
کشف الاسرار قاسمی
[illegible] الحقایق از شیخ محمود شبستری





